

## جلالی تمثالی از الیناسیون

داکتر علی شریعتی متفکر ایرانی که بیش از حد تحت تاثیر نظریات استادش ژان بل سارتر قرار گرفته بود، پس از ختم تحصیلاتش تلاش داشت تا از همان قانونمندیهایی که در جوامع غربی - که بنا به ویژه گیهای خاص خودش با آن اجتماعات وفق داشت - نسخه ای ترتیب و به خور جوامع جهان سوم توصیه نماید. او، هرچند خود ایدئولوژی را منحیت **دستگاه** از دینی که به آن به مثابه **نهضت** مینگریست، جدا میدانست - در ایدئولوژیک کردن دین بخصوص در ایران نقش ارزنده ای داشته است.

اگرچه نسخه شریعتی برای کشورهای اسلامی و بخصوص ایران از نسخه های توصیه شده از جانب متفکران غربی تفاوت داشت؛ مگر در ریشه یابی و تشخیص مشکلات همه در جهت واحد و آدرس واحدی رفته و از آن زاویه هرکدام راه های حل متفاوت از هم را پیشکش مینمودند.

آنانیکه **چه باید کرد** داکتر علی شریعتی را مطالعه نموده اند میدانند که چگونه شریعتی از دید اجتماعات غربی نسبت به ناگزیر کردن انسان به پذیرش فیصله هائیکه از مرجع قدرت اصدار میبندد، فاصله گرفته و بیشتر به راه حل هائیکه کشورهای بلاک سوسیالیستی به آنها متوسل شدند، نزدیک میشود. او، باوجود آنکه شیوه هایی را که کشورهای کمونیستی به خصوص در موضوعات مربوط به فرهنگ و اطلاعات به آنها متوسل شده اند توضیح و انتقاد مینماید، مگر در اخیر نسخه ایرا که برای جوامع اسلامی پیشنهاد مینماید، او را به موضعگیریهای کشورهای کمونیستی نزدیکتر میسازد؛ زیرا او نیز همچون متفکرین ایدئولوژی کمونیزم به این امر معتقد است که به تغییر انسان از طریق درونش میتوان نایل آمد. فرق میان متفکر کمونیستی و شریعتی در آنست که اولی بنا بر رعایت ارزشهای فلسفی مکتب خویش، در گفتار با آنچه میکند مخالف است، ولی بنا به اصول ایدئولوژیک، در ورطه راه رشد غیر سرمایه داری که از دل کمونیزم زاده شده است، گیر افتاده است. در حالیکه شریعتی در گفتار و اندیشه سخت به این امر معتقد است که انسان را میوان از درونش تغییر داد.

نمیخواهم در این بحث بیشتر وارد شده از اصل موضوع خارج شوم. اگر فرصت میسر آمد در آینده قریب تحت مبحث جداگانه به آن خواهم پرداخت. ولی آنچه دانستن آن در اینجا ضروری تلقی میشود آنست که علی شریعتی استعمار را اساس انحطاط جوامع کشورهای جهان سوم دانسته و آنرا به دو قسمت استعمار منابع مادی و استعمار منابع فرهنگی تقسیم نموده، دومی را استعمار مینامد که به اسپمیلاسیون منحیت پلی بسوی از خود بیگانگی منتهی میشود. او از خودبیگانگی مردمان کشورهای جهان سوم را امر تحمیلی میدانند که با متجدد سازی از طریق مسخ فرهنگی تحقق یافته است.

اسپیلاسیون اسپمیست که از مصدر اسپمیلی اشتقاق یافته و در مقام اسم تنها به معنی همگون سازی کاربرد دارد و در مقام مصدر هم به مفهوم همگون سازی و هم به مفهوم همگون دانستن و یا همگون پنداشتن آمده است. ولی، به هر حال، اسم را میتوان باتوجه به مفهومی که از مصدر آن میآید، معنی کرد. بدین مفهوم که اسپمیلاسیون کلمه واحدیست اما دو کاربرد جدا از هم دارد که در محدوده مفهوم خاص سیاسی خویش از دو طریق مختلف، با دو وسیله متفاوت محقق میشود.

اگر به شکل گیری تاریخ کشور های جهان سوم توجه نمایم، بخوبی ملاحظه میگردد که تهاجم فرهنگی از دو طریق مستقیم و غیر مستقیم به مسخ فرهنگی مردمان کشورهای جهان سوم پرداخته است. در طریق مستقیم میتوان لشکرکشیها غرض استعمار منابع مادی کشور ها را که به استعمار ملتها غرض دوام سلطه استعماری آنها لازم پنداشته میشد، جا داد و اما در طریق غیر مستقیم شیوه ها و ترفندهای مختلفی شامل اند که یکی از آنها را بازی با کادرها تشکیل میدهد.

از نظر شریعتی، عقلانیت دارای دو وجه است که یکی را **راسیون** یا **عقل حسابگر** و **ابزاری** و دیگری را **رژن** یا **عقل انتقادی** میخواند. علوم و پیشرفت های علمی را زاده عقل حسابگر و درک حقایق، ارزشها و زیبایی ها تا سرحد پرستش الهه ها و ایثار و فداکاری را زاده عقل انتقادی میدانند.

اگر درست تر و واضح تر گفته باشیم یکی عقل حسابی و بدیع است و دیگر عقل منطقی. زمانیکه انشتین نیروی هسته ای را کشف و استفاده از آن را برای انسانها آموخت، کشف موجودیت چنین نیرویی و آموختن آن به بشریت زاده عقل حسابگر و بدیع است و چگونگی استفاده همچون موارد استفاده از آن تابع عقل منطقیست.

کشورهای پیروز در جنگ جهانی دوم، از طریق کمک های فرهنگی به کشورهای جهان سوم از مجرای سازمان ملل به اعطای بورسهای تحصیلی به جوانان کشورهای عقب مانده مبادرت ورزیده و ازاین طریق به اسپمیلاسیون غیر

مسقیم نایل آمدند.

آنها مغز های متفکر کشورهای جهان سوم را با اعطای بورسهای تحصیلی به کشور های خویش فراخوانده و آنقدر ذهن او را از معلومات انبار مینمایند که دیگر عقل منطقی او در انتخاب از معلومات انبار شده و رجوع به همه آنها جهت انتخاب بهترین برای حل معضله ای احساس خستگی نموده بالاخره به همان تحلیل ها و راه حل های داده شده که کمترین ارتباط را با جوامع جهان سوم دارد متوسل میشود. در حقیقت به

جنبه ابزاری عقل کادر ها، نه تنها صدمه وارد نینمایند، بلکه آنها را انکشاف نیز میدهند. ولی جنبه منطقی عقل را در او میکشند و او را چنان از معلومات انبار میکنند که دیگر او هم اشکال و راه های حل را همان میبیند که کشور میزبان برای حل مسایل مربوط به جامعه خویش به آن متوسل میشود.

این از خودبیگانگی دیگر چنان رایج یافته است که حتی کاندیدان پست ریاست جمهوری افغانستان، بیش از آنکه از زبان یک تبعه افغانستان صحبت نمایند، تلاش دارند تا از زبان تبعه یکی از کشورهایائیکه در افغانستان نیرو دارد صحبت نمایند تا باشد مورد تقدیر کشوری که از آن الینه شده است قرار گیرد.

نوشته آقای علی احمد جلالی تحت عنوان **چگونه در افغانستان پیروز شویم** را که در واشنگتن تایمز انتشار یافته است مطالعه نموده، جلالی ایرا یافتیم که اصلاً از زبان یک تبعه افغانستان نه بلکه به حیث یک امریکایی سخن میگوید.

اگر از عنوان آغاز نمائیم همان کلمه **در افغانستان** کفایت میکند تا خواننده به آن پی ببرد که نویسنده از زبان چه کسی میخواهد صحبت کند، ولی او از این هم پیشتر رفته و با پرویی مینویسد :

**ما در آستانه ای ناکامی در افغانستان هستیم.**

و به منظور اینکه ارتباط خویش از افغانستان را کاملاً قطع شده جلوه داده اعتماد کشور مطلوبش را جلب نماید ادامه میدهد :

**...دولت ضعیف و فاسد افغان...**

**تلاش مثبت برای ایجاد دموکراسی قابل اجرا و عدم تمرکز بدون امید بر روی واقع گرایی های جدید استراتژی جدیدی است که به ما کمک میکند تا در افغانستان پیروز شویم.**

ایشان به منظور اینکه معادله جدیدی را ارائه نموده، توجه قدرتها را به خود جلب نمایند تا سرحد تناقض گوئی ها شتافته، در جایی از ضرورت تشکیل دولت کارآمد و بیش حد مرکزی سخن گفته و ایجاد چنین دولتی را در ریشه کنی تروریسم مؤثر خوانده اند. در حالیکه در جای دیگری بر اجازه دادن به قبیله های افغان برای دفاع از مناطقی که در آن زندگی میکنند و افزایش نیروهای خارجی تاکید نموده اند.

آیا میتوان با افزایش حضور نظامی کشورهای کمک کننده و اعطای مجوز دفاع مستقلانه به قبایل بازم به وجود قدرت بیش از حد مرکزی باور داشت؟

پیشنهادات و راه های حلی را که آقای جلالی مطرح مینمایند در سه موضوع ذیل خلاصه میشوند :

اول از همه کسانی که در افغانستان حضور دارند منظور آمریکا و نیروهای ائتلافی باید به مقابله با چالش های بزرگ امنیتی که کشور با آن مواجه است بپردازند.

دوم اینکه بازیگران در صحنه افغانستان باید تلاش کنند تا کارآمدی دولت افغانستان را افزایش دهند یک دولت پیش از حد مرکزی در کابل و دولتی که قادر به اداره امور در مناطق اطراف میباشد.

سوم اینکه جامعه بین الملل باید کمک کند تا دولت کابل و مناطق و ولایت دیگر افغانستان بهبود یابد.

در پیشنهادات آقای جلالی همه مسئولیت ها بدوش خارجیان افکنده شده و تنها امری که آقای جلالی باید به آن بپردازد همانا امتیاز حاکمیت و حکمرانی خواهد بود.

موضوع جالبتر آنکه آقای جلالی از نیت مشترک ایالات متحده آمریکا و متحدان و هم پیمانانش در امر ایجاد کشوری که تلاش میکنند آن را بوجود آورند صحبت میکند. شاید این اشتباه از ترجمه و یا هم همان عدم شناخت تفاوت میان حکومت و دولت است که اکثراً چنین واقع میشود. ولی چنین عذری از آدرس آقای جلالی که خود را برای احراز پست ریاست جمهوری کاندید نموده اند، پذیرفتنی نیست.

آقای جلالی در سر تا پای پیشنهادات خویش تنها به منافع آمریکا و متحدان آن اندیشده اند تا منافع افغانستان؛ آنجا که میفرمایند :

**ایجاد دموکراسی قابل اجرا در افغانستان امری ضروری برای موفقیت آمریکا در آینده سیاسی این کشور میباشد.**

خلاصه آنچه که از طرح و پیشنهاد آقای جلالی میتوان استنباط کرد اینست که این طرح از آدرس یک تبعه آمریکا و صرفاً به منظور حمایت از منافع آمریکا تهیه و ترتیب یافته است.

پایان